

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نمود فرمودند که ثلثی از شب رفته پس پردۀ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جمله بندگان جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز با اختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلمه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خود را پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بندگان من باشم چرا که هر امیدری که در اینجا مقرر فرمایند زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری ز سرکار خواهد گرفت تا از عهدۀ آباد نمودن این ملک که ویرانه محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از روز عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهم رساند بندگان هر آنچه بویکلی درگاه ملک بارگاه حلاطین سجدگاه میسرانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معارفت هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خیمام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان - و کار خواهیم نمود و بعد از هر بوزشی که قدم مبارک پیمای حصار قلمه رسید کرور روپیه طریقه نثار قدم مبارک ما بگذارم این همه خدمات برای آن بجمعی آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و عهده اشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

عالمگیر بادشاه (۳۵۰) سده ۱۰۹۷

از مال و عیال خود نباشند معینا اگر التماس بنده درجه پذیرائی
نیابد و خواهند مدت دیگر تزییع اوقات بندگان عالی گردن نظر
بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیله سرکار در
ادبار ذخیره دیده بنده بی ضرور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی
جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر
ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعد از آنکه دست بسته
حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرد آنچه تقاضای سرور
ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برادران صادر
شود که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول در درعه و عرض یک
درعه دوخته با گاو سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانه حضور
سازند که از سر نو خندق انداشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای
مدت باید که باز سرانجام خریطه ها پر کردن خندق بر روی کار آید
کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غله شرف قبول
می یافت تا هم وسیله بقای حیات ما می گردید و هم همان
جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم
مال و نکل روزگار بفراغ بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال
داشتند •

• شعر •

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر زمل شد موج زن آب حیات

خاصه من خضر راه شوق شد در رهبری
 چار موج بحر خوش موج است کر بشمیری
 بسکه برهم خورد دنیا جملگی برباد رفت
 امر کار و قول گفت و فعل کرد و امر نام
 رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
 اجر مزد و عشوه ناز و غم تازان دین وام
 بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
 نوم خواب و مشی رفتن بعد درزی خطوه گام
 خان رمان کوتا کسی داند که اینها نیز هست
 جذب پهلوی جار همسایه نگهبان سطح بام
 زنده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
 عام و حول و حجه مال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
 سبت شنبه جمعه آیدند احد یکشنبه است
 ایلت از کلفت ندیم این دادم است آن کدام
 فیضت شیر از حسرت و اندوه ما را شلیح کار
 غدوه بکره بادام و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ریخ بوی و باد و تمین و غیم مرغ
 زرد و مدتی تندونا خوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
 فراغ کار نقابان تیز دست مردم تریخانه باروت را به حفرهای بروج

عالمگیر پادشاه (۳۵۲) سنه ۱۰۹۷

مقلد ناری که سران از همه نقیب باشد هر کرده اند بوی آتش دادن چشم هر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعت که در موچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعره های رهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران در باختن خبر یافته کنار برج و حصار مانند کنگره کونگار فراهم آیند بعد از آنکه آتش زنند از آنکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسی و تردد بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدست یاری سنگ تراشان جلد پیشه و پیلداران چابک دست دست بدست خاک و سنگ مقابل آنرا بر آورده باروت یک نقب را مع فتیله آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در آنکالت صدای دار و گیر و چارزان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کاربردان توپخانه که چشم بر راه بالا بر آمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضایع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عملة توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشاگران و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ردا آمدند و جمعی کثیر که قریب بعد از سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدان خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم لاهمی بکر آمدند و معدومی چند از آن طرف نیز ذوق هیات دریا خندند اگر چه بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رود که چنان و او ایلی کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا باختن مردم کاری کار طلب بلذت گردید و گرد و غبار دود باروت و انقادن برج طرف مردم پادشاهی پیش نظر های مبارز پشکان گرفت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملاً توپ خانه گردیده مورچاها را متصرف شدند. بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد صال نمودند و بعد سهی بسیار که جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گشتند مورچاها قائم گردیدند هنوز جا گرم ندموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که نقیب دریم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بدستوری بر سر مردم پادشاهی نرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج سما رسید و مضامف شمار سابق که تعداد آنها بعد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا یعاد داده بودند و او را کفان می گفتند با آرزوی جنگهای گران بها بودی حصار حیدر آباد آمده بودیم و دندان طمع بر الداس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمی دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی بادل زار و سروها شکسته میدانند که هر چند
 هر سنگ و سنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
 گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و مصوران
 خیره هر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند پانچوچ و ماجوچ از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحله‌های اطراف حصار
 که از سعی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
 بود رحل اقامت و ~~و~~ قایم‌الدین خان بهادر فیروز جنگ
 با دلاوران رزم جو و غیره در آن شعله خور عبیده به تجذبه آن جماعه
 پرداخت و پیکار آشعار از هر دو طرف و کنار بر روی کار آمد و در آن
 زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت برها
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
 موافق آمد باحوالیکه فیروز جنگ در آن جنگ ترسد رستمانه
 بظهور آورد علاج شوخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله در گردید و حکم طلب سواری
 فرموده بانوچ قاهره و کاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت
 شمار غیر شکار اطراف پادشاه گردون رفتار جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شمع سوار گشته
 اصلا اندیشه باریدن گوانه توپ رتفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص
 بمکان گوانه رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خوبی با کانه قدم
 بمعرکه کارزار گذاخته بیورش پردازند بانوچ و رسیدن گوانه و پریدن
 دست یکی از خواص نزدیک نصرت روان بالکل اندیشه و محاسن
 هر اس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که در آن روز از آن پادشاه

عددی سال میگذرد اقبال بظهور آمده اگر انرا سیلاب در خواب میدید زهره
 لش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان
 تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمائده
 بود که آب نیغ فوج دریا موج از هر حصار قلعه نشینان بگذرد و
 وجود محصوران را بیاید فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل
 محل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد
 کوهک قلعگیان چتر ابر بر سر داشته علم گرد و باد بر امراشته کوس
 بعد بلند آدازه ساخته بانیمان صحاب آب رفتار و صدای تزلزل
 اغزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو
 گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش در آمد • نظم •
 بر آمد یکی میغ از نیغ کوه • بفسرید غم بریدن با شکسوه
 بجنبش درآمد زمین و زمان • تو گفتی بخواد بریدن جهان
 چو باران نیسان بیدرید تیر • تو گفتی شده پاره ابر مطهر
 وزان مو برین لشکر تیز جنگ • ز قلعه همه گواه بارید و سنگ
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گودیدند
 و آنها خیره تر گشتند و آب از حینه اسیان گذشت و قابوی ترده
 نمازد و از شدت بارش و صد مهای سیلاب پای دمدمه فلک اساس
 بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را
 غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیجاگانه بر مورچال ریختند و تریهای
 ازدها پیکر که بعضی بحیار و خرچ مبلغهای عطیر بالای دمدمه
 برده بودند باسانی متصرف شدند و هر چه توانستند برداشته بردند
 و آنچه برداشتن آن متقدر بود بهیغ زده ناپود ساختند و چربیهای

کلی که با چنجه بن هزار جوان پر از خاک بصریح مبلغهای خطیر و
 مسکنت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو
 خصمان ده فرسای چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده
 دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلمه برده مصالح مسدود
 ساختن و خفه که از پریدن میرجهای بهم رسیده بود ساختند و بزبان
 خال میگفتند *

چند خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار
 اگرچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر
 بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیاورده در دریای لاوگل
 غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا
 می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - نیل قیمت چهل
 هزار روپیه از جمله نیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن
 گولک توپ و صدقات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان
 بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشه سر بازی
 می نمود هر که یک جوز گولک بانوق خورد فی الحال از خود رفت و
 هر که نیم خشخاش ساچمه تناول کرد هر چند کیفیتش کم بود اما
 خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت
 طالبی را زیر و زیر می ساخت و از آواز زهر و بم تفنگ و رعد
 هو صدای زنبورک و رام چنگی نو آغاز که بجای چنگ و رعد سواخته
 می شد صوفی مشردان بزم رزم را دست باد بیلجودی ساخته
 برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب مذازعت میان هم بود
 یکی گفت که آیا برج افتاده کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بینی دود باروت پرده حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته بمرج شکسته و سالم چگونه فرق توان نموده یکی از روی غضب گفت که باران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چو بها و جواهرهای خفندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدانشنام انجامید و کار بمقابله خانه جنگی کشید و به مرتبه برهم زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده کنان آفرین گفتند و مصلحان از مهر گوشه و کنار دویده میانجی دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت • • • • •

بیت •

دگر روز چون گنبد لاجورن • برآورد و بنمود یاقوت زر

روز دیگر پادشاه کشور سدان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب بیوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواران فرمودند • • • • •

بیت •

بتوسن نشسته شد بر شکوه • چو خورشید رخساره بالای کوه
 دو افتاد دریای لشکر بموج • چو ماهی زره پوش گردان فوج
 زمین جمله گردید صرف زپار • ز خون بطن شد حجاب آنگار
 امیران همه جا بجا دور شاه • پانوعی که انجم بود گرد ماه
 ز گل در بهاران سپه بود پیش • رای همچو غنچه همه سر به پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم • رخس زرد و خیره شده با غم
 یکی غنچه سان گرز افراخته • ولی همچو گل رنگ را باخته
 کجک بر کف دیلبان می نمود • چو ماه نو از آسمان کبود
 بحکم خسرو انجم مه ماه هر چند خواستند بنقب سیوم آتش زنده
 در گرفت در پی تحقیق • بآتش گرفتن آن افتادند اما چندانکه
 کج و کاو نمودند نگذاشته بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
 بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران بارت آن را پاک رفته
 خدیو آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جماعت و جو باز آمده
 تهیه یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
 بلکه چون دران ترون بغیر روز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی
 دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
 اختیار ترون تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه را گذاشتند •
 چند روز عدم و رجوع ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت
 بعرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدر آباد
 بمصرف پادشاه کشور حتان در آمده باشد ابو الحسن سوخته لخر
 که ستاره طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
 به پناه حصار دست و پای حاصل خواهد زد گوچه چند روز دیگر
 پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شمار و حکام آباد کار و ارباب
 عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهان حیدر آباد
 در دفاتر و احکام می نوشتند باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
 احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
 پندهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتجهانها را معمار نموده مسجد بنا نمایند •

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوچهد تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضایی ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و عادات صحیح النصب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه همی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیناصومی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همچهشان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بنهت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد منضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلاحت خان و دیگر دل باختکن تجویز شده بود و از قبول ایامی نمودند و کار توپخانه از نائب بی احتیال ابرو فرمودند - آری گفته اند • • بیب • کسی در مقام اقبال و ادبار • بنیر از قدرت حق نیست مخنار یکی را ساخت با توفیق دم ساز • به پیش آرد سرفرازی - و انراز یکی را بی سعادت کرد بد نام • که پست رو تو ناگهی تو نا کام سررشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره فامناصب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده منقطع

عالمگیر بادشاه . . . (۳۶۰) . . . ۱۰۹۷ هـ
 ساخته بتحریر باقی موانع تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند .
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب بادشاه عالمیان مآب
 آورده بمناسب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب و فیل و
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
 منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز ازاده رجوع بشکر پادشاهی
 دارد ابو الحسن مفید ساخته خانه او را ضبط نموده بود و از امین
 سوای عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
 خان هندی افغان با ابو الحسن نمائند لغایت او آخر شوال که سراد
 از محاصره قریب هفت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
 می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام
 و مساز و همراز گشته و عدا افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
 بمیان آورد و مکر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
 آن بی ادب و فاکیدش ملاحظه آبرو و جان خویش نذوده فرمان
 مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را آنچه نمی دان پاره
 نموده انداخت و زبانی جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده
 بود جواب داد که این جنگ به تشبیه بجنگ کربلا میدانند
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیعت و
 دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
 کشیدند در نباید بلکه منجهای هفتاد و دو تن مرخروئی دنیا و آخرت

سنه ۱۰۹۸ (۳۹۱) عالمگیر پادشاه

حامل نماید. اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراف ظاهر می فرمودند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او
 آفرین گفتند چنانچه نتیجه اذتهای سرانجام کار نمک حلای او
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد. هرچند با وجود
 ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن
 خندق از چندین هزار خریطهای پراز خاک و خمس و خاشاک و
 اذداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله پیدایی
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحله بکار می آمدند
 و مکرر بعد بالا برآمدن داوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 باستانی طی نموده جان شیروین را بتلخی ناکامی بباد میدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد. اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و نه روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن موخته اختر مقید گردید *

ذکر سوانح سال می و یک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری یسعی روح الله خان که بواسطت
 نعمت خان افغان پنی بوسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 ساخت بمیان آمده پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و نعمت خان وصف شکن خان و خواجه منگرم که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تودک یورش ها سرفرازی یافته بود بدستیاری
زیلنهای آسمان رفعت بالای آمده و راهبانی اطراف که از ضرب
توبها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشاره عبد الله خان پنی
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح البواب گشته بر نیل ایستاده
بود - درحالی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشانند مردم و کشادن دروازه برداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن
گمر و زمین نمودن اسب ذیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بدکست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه حوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه او نموده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید با وجود که در آن آشوب
و غلای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
یا ذره که با خورشید همصوبی نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راست نباید مردانه وار دست و پا زده فریاد میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و مردم قدم پیش
گذاشته مقابل هزارها که همشهر برو میزدند باخون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانه
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کبری بی شمار بدو رسید - اما چون
اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه ازک از پا در نیامده جنگ کذل

سنه ۱۰۹۵ - (۳۶۳) عالمگیر بادشاه
 میبودت درازنه زخم فقط بر چهره او رسید بعده که پوست پیداشانی
 پیش چشمها و بینی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید
 و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسب هم زخمهای
 بدشمار برداشته می لرزید عنان اسب را باختیار اسب گذاشته خود
 را بخون داری تمام بالای اسب نگاهداشت تا آنکه اسب او را بینامی
 که در نواحی ارک موموم به باغ نگین بود بیای درخت نارچیل کهن
 سال رسانید و او باتکلی آن درخت خود را از اسب انداخت تا آنکه
 صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار
 افتاد بنشان اسب و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
 صورت آن نیم بمهل در خون غلطیده را با اسب و پیراق بر چهار
 پایه برداشته بخانده او رساندند و مردم از خبر یافته بالتیام جواحتدای او
 پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
 اندهای نملک حلالی آن بهادر شاعر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش
 خواهد آورد •

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر
 خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
 بتسلی خدمت محل کوشیده از همه بجلی طلبیده وداع خواسته
 با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکن خاص خون برآمده برمسند
 تمکین خویش نشست و چشم بوزا مهمانهای ناخوانده داشت چون
 وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
 بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
 بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نهاده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام
 از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید. آری عقلی تجربه کار
 گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اخترا باخیل حوادث لیل
 و نهار سرور کار پیکار رو نماید و مقابل حمله فلک غدار جفاکار مردم
 آزار کار پیکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتان رضا
 و حصار تسلیم چاره کار نجوید • • نظم •
 با تیر قضا - پیر نجوید • شیار • بالجمله بنقدیر چه صحرای چه حصار
 خفتان رضا گزین و حصار از تسلیم • با خیل حوادث چو بیدقتد پیکار
 تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبیر طعام
 کشیدن آورد از امر اذن خبیر خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
 بمیان آورد بعضی بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دانند
 باز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند - مختار خان بایک دوکس
 شریک خبیر خوردن گردید - روح الله خان در یاقته از روی تعجب
 پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
 سوال روح الله خان در یاقته یا عمدا در جواب گفت وقت خبیر
 خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
 تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رتبت به طعام خوردن
 می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهر است
 که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
 و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بندگی خود باز نمیدارد و
 رزق مقسوم از بار میسرماند اگر چه جد پدری و مادری بزرگانم مدام
 بر خواه و آبر گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

سنه ۱۰۹۸

(۳۶۵)

عالمگیر بادشاه

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم
 باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
 گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد مانده
 سلطنت برای من آماده ساخت الحمد لله هوس و آرزوی در دلم
 گذاشت لکن بخشیدم و کرورها بصرف در آوردم الحال هم که مراد
 مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده
 نظر لطف از من برداشته باز شکر میخوام که زمام اختیار مرا که
 امید زیست چند حال معدوم مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
 دیندار داده

• نظم •

هر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر ما میروند ارادت ارست

القصد بعد از آنکه اسب سواری طلبیده با مالهای سرورید که در گردن
 داشت با اتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه
 بردروازه آمده خیمه مخصوصه فرود آمده انتظار می کشید نزد
 او حاضر ساختند - ابوالحسن باظهار پشاشت ماله سرورید که در
 گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
 بر پشت آورده بتسلی و دلای آن برگشته اختر پرداخته
 بخدمت پادشاه جهان همدان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او
 سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده
 باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد دید
 بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور
 احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبوئی که بفرافعال

هالنگیر پادشاه (۳۶۶) سده ۱۹۹۸

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان
 ضبط تفحص اموال ابوالحسن و دیگر نوکران عمدتاً او برداشتند
 و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن
 زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خون خبر
 نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند -
 همینکه نظر صفشکن خان برر انتاد بفریاد آمد که این همان
 لاری ناپاک بی ادب است سرورا بریده بر سر دروازه باید آویخت
 روح الله خان گفت سر مرده که املا امید حیات او نیست بی حکم
 آوردن از صورت دور است - حقیقت او را عرضی نمودند همین که
 حضرت خلدنک بر مرگدشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک
 حلای او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که
 در جراح نرنگی و هندی از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت
 زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان
 را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابوالحسن مثل عبد الرزاق
 لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین
 صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع
 یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید
 هوای آن زخم بالای زخم بحیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
 هنگام چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بلور هر دو چشم او آفت
 برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده
 روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم را نموده بلکنت زبان حرف
 میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدر پیغام

رسانند که ما تفصیلات ترا بخشیدیم پسر گلان ، بهد القادر نام خود را
 با دیگر هسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی
 یابند و از طرف پدر نیز تسلیحات عفو تفصیلات و عطای منصب
 و دیگر عنایات بجا آرند بعد که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه
 خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمگ حلال بی نظایر رسید بلکفت زبان
 بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت
 تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال
 معینا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
 حیات دوباره بخشد با این دست و پایی باخته بتقدیم رساندن مراسم
 نوکری متعذر و بعد از اینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک
 ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری
 عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر
 قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
 آمون گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
 رسانند - و از جمله اموال او که پیشتری بحدیثه تاج رفت و
 قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تدمه ذکر او
 بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط در آمد شصت
 و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و در کرور و پنجاه و سه
 هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه
 باشد - سوی جواهر و مزع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -
 و جمع دایمی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در

عالمگیر بادشاه (۳۶۸) جلد ۱۰۹۸

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین ترداد
مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرانرازی یافت
و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد)
گفته گذراند پسند انداد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او
و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای
نمکین سبز قام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگر پردازم از سر رشته
سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعه خام گلکنده بنا کرد
جد و آباي راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی
بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه
چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیساف و بک
صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل
بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب
الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت
بعد ملوک الطوائف گشتن صوبه بجا ب دکن بطریق تسلط فرمانروای
انجا گردید - قلعه خام احداث کرد راجه دیورای را که بالای تپه
کوه بود پخته ساخت بعده که بیچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد
قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسد و
بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنیهای خود
صحبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله
دو کوهی قلعه شهری بنام او آباد نموده محمی به بهاگ نگر
ساخت بعد از چند گاه که بهاگمتی فوت گردید و بر قبع اسم

ساله ۱۰۹۸ هـ (۱۶۹۹) عالمگیر بادشاه

بهنگام نگر پی برد اسم مذکور را بحیدر آباک مبدل گردانید اما درالسنه عوام تاحال ببهاگ نگر شهوت دارند و بسبب آنکه آن زنگه خرابیات خانها و مسکرات زیاد درانجا ساخته بود و فرعونان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق و لذت عیاش می نمودند و ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیداتی فحش و فجور بدنام گردیده بود بعد از آنکه حضرت عالمگیر بادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد از آنکه نویت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بپرچ است اگر چهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک ببارد زراعت نمیشود اگر یک درروز باران بشدت بارد و تالیها پر می شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید .

القصة چون سائین بیجاپور و حیدرآباک قلعه سکر که از معمورهایی مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پرتو نایک نام که از قوم بدترین سردار خوار دکن گفته میشد و سرزبانی آنجا ارتابدر تعلق داشت و در ایام محاصره بیجاپور و حیدرآباک با دوازده هزار سوار و پیاده بیستمار به معاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیدن مقابل لشکر پادشاهی شوخی زیاده نموده بود بادشاه اتفاق گیر در ایامی که بمحاصره گانگنده پرداخته بودند خانه ناز خان پسر ارشد روح الله خان که در شجاعت و کار طلبی مجوی **مقامت** اکثر بهادران بزم دیده آن عهد می برد برای تاخت

فانامگیر پادشاه (۳۷۰) سنه ۱۰۹۸

و تاراج و خرابی ملک پریه نایک و تسخیر قلعه سکر تعیین فرمودند -
 بعد رسیدن خانه زان خان و تردد نمایان در تالحت و تاراج
 معمورهای اطراف سکر بعره ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه گلکنده
 انتشار یافت - آن بدنام گمذام سرانجام نیکنامی خود را امان
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزادان عجز و نیاز ملتجی
 بخانه زادخان گردید - و خانه زان خان او را مامون و امید وار عنایات
 پادشاهی ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همین سال
 پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زان خان ملاقات نمود
 و خانه زان خان بانگ صلوة و اذان محمدی دران دیار که هرگز
 بگوش مامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آواز ساخت
 و مسجد بر بالای تپه کوه سربفاک کشید و آن قلعه بنا نهاد و
 قلعه داری آنجا را بموجب حکم حضور بیکی از بند های پادشاهی
 مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
 پریه چنانچه بدی آفریناش در قوم کفار که از جمله سردار خواران
 بی اعتبار می باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتی صورت
 عجب کرده منظر بدهیئت واقع شده بود بخاری بود از خم ذیل
 و دیگر قیور فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گردیده اگرچه بعد
 ملازمت بتقاضای مصلحت بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار
 سرفرازی بخشیدند اما هرگاه نگاه هر یکی از امرای حضور بر روی
 افتاد آن صورت مکروه او را می دید و آن مراتب منصب را بتمام آن
 زشت صورت بدنام می شنید بی اختیار بخنده می آمد و کلمه لا حول
 و یزبان از جاری می گردید تا آنکه در اندک فرصت که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شدتند - و پسر و همراهان
 او را بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازی الدین
 خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده
 مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر
 فرموده نظر بر عدم پایبندی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه
 فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانه
 بیست هزار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدولت بافرو شکوه عالم ستانی بعد از بند و بست نواح دارالجهاد
 حیدرآباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
 بر افراشتند . بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را که برای فرستادن
 دولت آباد همراه جانشینار خان مقرر کرده بودند در لغایت حال
 بسبب بعضی موانع در رکاب همراه بود بقلعه مذکور روانه ساختند -
 و مقرر برای سرانجام دادن ما بحتاج آنچه مرغوب طبعیت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگه
 شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت عید محمد گیسو دراز
 قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - و اواخر ماه
 مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیم خیم ظفرانجام گردید - از آنکه شهر و
 نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده
 ویرانه و خرابه محض گشته بود حکم چهارونی و تعمیر عمارات و
 دلهای شکسته مکنه آنجا نمودند •

غیاث‌نگیر پادشاه (۳۷۲) سنه ۱۰۹۹

ذکر حوالع حال می و دوم جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود و نه هجری

بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تعمیر قلعه ادهونی نزدیک قلعه ملکانو (10) که از جمله قلمهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال او را که از طرف بیجاپوری حارس بود قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محصوران چند روز دست و پای حاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع کردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رحمتن ایام برشکل بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهارنی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بیای قلعه ادهونی اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشه می نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و رواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کوشش بسیار و تردهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مددش بیهوده کوش پتبه غفلت از گوش بر آورده از راه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری بمیان آورد از راه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لازمی بعرض رسید حکم بنام سوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعد از قبول التماس فرمود که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدهای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسی تمام طنپیده چند گاه با خود نگاه داشته بدلبری او پرداخت بعد یک مال بقبول منصب چهار هزاری ۵۰ هزار سوار بجزرگ بدهای پادشاهی درآمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکن مطابق

سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود مع کلید طلای مرسوله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق - رفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدی مسعود را سالیانه مقرر نمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافه هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب چندر آبان اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و ندویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتی که داشت بامین عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

تمیز خواست که آتش امروزه زیاد نسبت به باو بمیان آید در اخفای دوسه
 مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود از ان جمله
 فرستادن مبلغ خطیر برای سنبه ای مرد در نابکار که از خارج بسمع
 مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یکبار
 مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
 صورت دور دانست بنابراین بعد فتح گلگنده که بحضور رسیده ملازمت
 نمود بیای اعتراض آمد و صدی (II) سوار از منصب او کم و از خطاب
 بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
 حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
 اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
 زر پدشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
 بجانبازی تمام سر بهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
 پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
 در گرفتن خوانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
 می باشد بلحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
 ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
 وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مآل کار آن
 متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
 جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که
 نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بهر متصدیان

تلفه: ۱۱۰۰ (۳۷۵) عالمگیر بادشاه

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد، پروری فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعی ما است و در دوش و گذار ما یازی کرده از آنکه در حجابت خلاف مرضی ما از بظهور آمد چشم نمائی ضرور بود چنانچه همان روزگرمی او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزنند و بعزل خطاب پالی اعراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در الحنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند .

چون محرز اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بوضع و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نمایند آن بزرگ منزش نظر بر امانت رای نعمت راضی نشد و اصلا تصرف و خیانت درو نه نمود - و مکرر از زبان او شنیدند که حق سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاحظه کلی آبرو بحال نمازیدن در میان بود از شر و ضرر چنان بار پوس محفوظ داشت .

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند از آن بزبان خامه صدق بیان میدهند - هر چند بسیاری از تصدی پیشهای این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروی نفس شوم حق بجانب
 آنهاست هیچ احدی را متدین نسیدانند و دیانت و امانت داری
 را فعل انو میدانند اما بر عقلی صلاح شعار عاقبت اندیش
 ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از
 امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و قرضی و پایداری
 دولت و خلاصی بازخواست داری و عاقبت بخیری خود و فرزندان
 در دیانت و کم ازاری خلق الله است • • بیت •

آسمان بار امانت توانست کشید • قرعۀ فال بنام من دیوانه زدند
 اما بشرطیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد
 ایذا و ترساندن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاری ملک باشد
 نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از
 یاز پرس روز جزا نیندیشیدن • • بیت •

امین باید از داور اندیشناک • نه از زجر دیوان و رفع هلاک
 و الا نه جهمی که برای نفس پیروی خود یا برای خارشنودی میر
 و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همین
 مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها بر آرد - بدین تقریب جمعی
 که از جمله پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن
 عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان
 پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود موافق بر احوال آنها
 اطلاع دارد بزبان خامه میدهد •

ابتداء بدن عاقل خان خوانی امانت خان بود که با وجود
 اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

نمونه ۱۰۰ (۳۷۷) عالمگیر پادشاه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیر دستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گره‌وارگی مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکنامی احسان او که در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بزیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال مذهبداران و احدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن می‌رفتند و دام و درمی وصول نا نموده مبالغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارند نوشته آورده بدو رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله تعلقه تحصیل آن مذهبداران و دیوانیان جز صوابجات متمتع میگردیدند یک نل معاف نمود - روزی بخندست خلد مکان تقریباً صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال ولی نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بودند معاف می نمایم و امید عقو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانة دنیا و آخرت ما را معذور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچه می داشت پروانه‌های معافی جزیه را که امانت خان با دست آویز های مختلف به نمود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مردی بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مای و ملکی آنچه سند معافی بمردم میدهند مختارید اما جزیه که بهزار دوشواری بر کفار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بقدرت جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پا جامه گنداک حفید نمی پوشید و گنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بحیدر است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده به تفرقه هادنه روزگار که کمتر باو در متصدی پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد همراه می نمایند •

دیگر حاجی شفیق خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همپشمان پیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر منضوب و بی منصب گردید •
بعده میرزا یارعی که از پیش آوردهای حضرت خداد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پیدایی و خطاب بر دیگر همپشمان امتیاز بخشند از قبول ابامی نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سوبراه می نمود مگر بسخت گیری و نکتت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار مطلق را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

سنة ۱۱۰۰ (۳۷۹) هـ السکیر بادشاه

گردید و مدت مدید داروغگی تاجک شهبه خدمت دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزی جوان امری را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر پادتن داخل بندهای پادشاهی ریش مفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمچرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر از زنت خلد مکار این معنی را دریافته بدقربان استفسار مراد آن بیداد او دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجده سهواست - از چنین عرضهای مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بدقربان ادای شهادت تورانی در مقدمه شرمی بعرض رساند که این تورانی امت شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ما هم تورانی ایم *

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاة شیخ الاسلام بحر قنصی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضاة این زمان یکمال بی غرضی و دیانت تقدیم قضایا می نمود و نظر بر زمانه که پیشتری به بینة دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم ابدان حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه با هم صلح نمایند *

عالمگیر پادشاه (۳۸۰) سنه ۱۱۰۰

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نیرنگ
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خرامانی که مدتها دیوانی
تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
موجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم
منصب احمد آباد بود بپایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صوبه داری
احمد آباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم مرافزای یافت و در
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز نمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه درویشی غائبانه بپایه دوهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد عشر مال تجارت برادر
را که دوهزار روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار اصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشر مال خود را ادا ساخته آزوده گشته برخاسته
با احمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجیبی کشمیر بود و آبروی
 رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
 دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
 جز روز بروز بر آبروی او می افزود و بادشاه بمرتبه در پرداخت
 و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جهده الملك
 اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
 و پرخاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بیدمانی بهم رسید حضرت
 خلد مکان جهده الملك را فرمودند که بدین عنایت الله خان
 رفته عذر بخواهد *

و دیگر از جمله خنه زادن با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
 خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت
 بخشی گری و دیگر خدمات مورثی داشتند به نیکذامی و دیانت
 زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیره قوام الدین خان
 که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت بدنامی اخذ کار سازی
 تن نداده ازین جهان فانی مرده پیمای حفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میر عبد الکرم بهمنی که از مستعدان
 روزگار و پیش آوردهای خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سرباز خان کوتوال رگاب
 در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
 گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

عالمگیر بادشاه (۳۸۲) سنه ۱۱۰۰

بعضی مقدمات به سختی زبان زد گردیدند *

و از منصدی پیشهای کم منصب عبد الوهاب استرآبادی که دیوان حیدر آباد نموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام بردها به دیار از تربیت پانتهای حضرت خلد مکنند که جامعه نیک انجامی این صفت محزون پوشیدند اگر بتعداد همه آنها پردازد از سر رشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار ازان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانسه مهمان کش فلک خراست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا بر اندازد و با صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرانی حیات افتاد که می خواست نخل فشر و نمائی همه را از صفحه روزگار بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کنار در بغل و زهر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقه چشم سرخی حرارت تب و با معلوم میگرددین بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جمله مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر منحصر می آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با ریختن هستی لژین جهان فانی بر بستند پرستار خاص از رنگ آبادی

سنه ۱۱۰۱ (۳۸۳) عالمگیر پادشاه

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر حسرت سنگه
دیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم ۵۰۰
بشمار آمدند تاریخ غلبه این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

• قیامت بود با شور و با بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده
شروع شد و آنها بیست و هشت سال کشید بالجمله بالتماس بعضی
عده های حضور از بیجاپور طرف انلوج کوچ فرمودند و پاره
تفاوت دروا به رسید *

ذکر-وانح سال می و چهارم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و
امرای کارزار دیده برای تذبیه و استیصال کفار بد سگال طرف
بهار گنده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر
قلعجات سمت راجگنده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان صرف
شیخ نظام حیدرآبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تذبیه
سندبهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن
جوهر تردد خود در تقدیم خدمات مامور میگوشیدند تا آنکه مقرب
خان که در فزون - پناه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن
بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست
گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار
خصوص اطلاع مکان سندبهای بد کردار که در ظنهای اعمال ناشایسته
ده برابر صوفی تر از سیوای جهنمی پدر خود بر آمده خود را

عالمگیر بادشاه (۳۸۶) سنه ۱۱۰۱

بصلبهای سوانی ماقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبای
 ملهون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
 از اصل مکن خود که راهبری باشد پراکنده گشته پناه بقلمه
 کهنینه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
 اطراف براهنمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
 غافل بود بارادۀ سیر و غسل آب مان گنجا که نزدیک حد پرگنه
 سنگنیریک منزلی دریای شور واقع است در دره کوههای قلب
 دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
 عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار ولله زار احداث کرده
 بود باتفاق کبکاس و عیال و ساهو نام پسر بد مگال و جمعی از
 هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا
 و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر بر قاصب مکن و راههای پرتعب سرا پا
 نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
 خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبیدن لاله
 رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادبیمای
 تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
 ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نموندند مقرب خان بارادۀ
 قلع ریشه آن شقی امین ملاحظه جان خود و مکن قلب نموده رستمانه
 کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکن آن کافر بد مآل
 جهل و پنیج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار بیکه تاز و هزار
 پیاده قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - باوجودیکه همراهان مانع
 آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که ما بین راه چندین کتل

حرب فلک کشیده مثل انبیا کیهانیه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی
 چهل پدیده بی براق سرزده گرفته بانداختن سنگ پر از نند عبور
 فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشه جلاوت کیش بقصد
 جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کاسروا گردیدم در جرگه
 غازیان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
 درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق بلغار طی
 مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
 پیاده میشد بعد همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق از آن
 تنگنای بر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدند برگشته
 طالع رسیدند - گویند بعد که هرکارهایی آن سگ ناپکار او را از رسیدن
 فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتیا فوج و لشکر مغل نامند خبردار
 ساختند آن سر مست باد غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
 افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
 غرور و نخوت که نشه شوشار باد خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
 حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیه سواری و سوچال
 بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلاوت پیشه با پسر و برادرزاده
 و ده درازده نفر از خویشان شجاعت شمار و در صد سه صد سوار
 دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
 هوش باخته رسید و آن سر مست نشه بیخودی بعد که کار
 از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشترین روپوش
 گردیده بفکر کمر بستن و براق برداشتن پرداخت رکبکلس و زیر او
 که از همدمان و ندیمان شجاعان نشان فدویت کیش او گفته

عالمگیر بادشاه

(۳۸۹)

سنه ۱۱۰۱

می شد او را پس هشت خود داده با جمعی از مرهت‌های نامی
 بمقابلت پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر
 بانوی او رسید که دست راست او را از توده باز داشت از اسپ
 افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود
 او نیز از اسپ چسته گفت پانچی من هم ماندم - و هدیغه
 چهار پنج مرهت از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و
 کبکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بیناه
 عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد چست وجوه سراج
 او را یافتند دست و پایی لاحاصل زدن گرفت آخر چندکس از نا کمان
 خویش بکشتن داده او نیز مع عیدال و پسر خرد سال ساهو نام
 گرفتار هر پنج تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و
 شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا
 و همدمان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از
 قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود عقید و دستگیر گشتند - و همه را دست
 بسته سوکشان تا پای فیل سوای مقرب خان آوردند با وجودی که
 در آن فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغیر لباس داده
 بود بعلمت آنکه مالک سرورید از زیر رخت - او نمودار گردید
 و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود
 شناختند او را بر فیل سواری خویش را یغ ساخت بعد بعضی
 را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار
 نموده نقره فتح نواخته کامیاب گشته ایدران را از انجا محرم و احتیاط
 سپاهانه برآردا رونه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منبیهان و
 جاوسان معتبر بعرض رسید و این مرده روح پرور باعث فرحت
 و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برزا و پیر خیمه بخیمه گردید - و
 در همان روزی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با امیران معروف
 گشت - فرمودند دو گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف
 داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نایب کوتوال که
 باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای
 تماشای آن شقیان بدعاقتبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را
 بدستور ابران تخت کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را
 بانواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب در آورده بدان خواری
 و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شمر سواره جلوه داده دهل
 کوبان و نفیر زنان شهیدر کنان بلشکر در آوردند - و غریب کوس
 شادپانه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و
 خریش و خوشوقتی این مرده که غمزدای دل چندین لک هندو و
 مسلمان که سوخته آتش بیداد آن گمراه فاجر باغی طغمی بودند گردید
 و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفاک برین رسید - گویند دران
 چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زبان
 مستورات گزیده تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر
 خواب نموده تا در منزل پتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده
 بودند - و در هر قضبه و دیهات سرراه و اطراف هر جا خبر میرسید
 دهل شادی نواخته می گردید و هر جا گذر می نمودند درویم
 پر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و شایسته بجامی آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز یک بود - القصة بعد که آن سزاوار قتل و زجر را با همراهم بدان فضیحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقارت پرور را پدای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خالد مکان از مشاهده آن شکر گوین از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کبدکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع سوزون داشت با وجودیکه سرد گردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم مکان از راه عجز و سرافکنگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بدای دو رکعت شکرانه پرداخت باشاره چشم و زبان منبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو پادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزند آن خانه مکانات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب در آن دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهای قلعات را از نژد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تیره کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بژاخر خوانی
 حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
 هرزه گوئی نسبت به باد های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
 گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بد نهادان
 از ملک دکن کزده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و تله
 گیری صرف نماید غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع
 شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن فاکسان باید پرداخت
 قلعبات پانذک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدان قول
 امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
 هر دو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای
 آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده بازده نفر
 دیگر یا نواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
 جهنمی و کبکاس را پراز گاه نموده در همه بلاد و معموره های
 مشهور دکن با ساز نقاره و سونا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای
 مقصد پیشگان مردم آزار چنناکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
 هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه
 بد سگال جان بخشیده فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال
 بار نگاه دارند برای ترمیم او سوکان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
 هفت هزاری سزافرازی بخشیدند و دیوان و بخشهای از بتجویز
 مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر سال کشتن و بچه مار نگاه داشتن
 و آتش فرو نشانیدن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعه خلد مکان
 چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفرجی اینک .

• بیت •

عاقبت گرگ زاده، گرگ شود • گرچه با آدمی بزرگ شود
 و دیگر بعضی عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه
 دوات آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم • • مصرع •
 با زن و فرزند سنبها شد اسیر
 بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند •

در ایامیکه محرر اوراق را همراه عید الرزاق خان لاری در حویلی
 متصل قلعه راهیبری که سیوا ساخته بود چند گاه بعمر بردن اتفاق
 افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک ماده فساد عالمی بود
 و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته در سه
 فقره می نگارد - که چون آن قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت
 و همه یک لخت کوه و سنگ رافع شده و در اواخر تابستان آب بصیار
 که میاب میگردد بر مکنه آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمی
 متصل مکان نشیمن خود باری مختصر کنده بر سر باولی قالیچه وار
 نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار
 ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساهو کار و دیگر غربا برای آب
 می آمدند بطفال آنها میوه فصل آن هنگام میداد و بزبانی که
 با مادر و خواهر حرف می زند بآنها حرف مازد بعده که نوبت
 راج بسنبهای ناپاک رسید بر سر همان چبوتره بر باوی نشسته
 زن و عروس رعایای آنجا که از لاعلاجی برای آب دران باولی
 آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر بر کمر
 زده بالای زینت متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

سنه ۱۱۰۲ (۳۹۱) عالمگیر بادشاه

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته
یک گهری در گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سب و
را از سر خود انداخته بعد فضاحتی تمام از دست او نجات می
یافت تا آنکه رعایای آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که از آنجا
نزدیکست آوردند و خود جزای کردار خود یافت *

ذکر مواعظ سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر بادشاه

سنه هزار و صد و دو هجری

اگرچه از آنکه توجه رایات ظفر آیات بادشاه عالم سدان از
اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کار خربی
بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان
برقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای نبی وقار دیگر من
ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد اغایت سال حال بظهور نیامده
بود حضرت خلد مگان می خواستند در مقابل چنان تردد و
حسن خدمت او از عطای اضافه نمایان و خطاب عمده و دیگر
عزایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و امتیاز خاص بخشند
بعضی مقربان پای تخت و خانه زان قدیم الخدمت از راه حسد
همچشمی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان
آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سر بلندی حاصل گردد
بهر حال مقرب خان را اضافه هزار سوار داده و خطاب خان زمان
فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل
با ساز طلا و پراق نقره و جمدهر و دهب و پرتله مرصع سرافرازی
دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزار هزار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده‌ها خان زمان را بمخاطب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندی بخشیدند و همه منصبداران مقیمین همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادینانه فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خاندان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند در همین ایام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصره از معرض رسید و باعث بیدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کمال تئوبه کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعه راجگده که از قلعه‌های حاکم نشین سیوا و سنجهها بود در بسمی بسیار بهادران جان باز بدستخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافته‌های خاندان بیدرخان خان‌خانان گفته می‌شد و بجهور رشد شجاعت و مدد طابع پیاپی سه هزار رسیده مدتی قلعه داری قلعه خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجگده مقرر ساخته بودند درینوقت قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنجهها فوج اشقیاء اطراف قلعه مذکور رسیده بانظار غلبه و تسلط بابوالخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید بهائی از جنگ آنها مجال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع در سه دولی سوار زناه که باقی همه مستوزادان

پیدا بودند و چند پتاره و مندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراکنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه تولی امان جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر پیروز جنگ رسیده بآه و ناله فدایمت دست انموس برهم می - آید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گوز بردار شدید رفته او را روانه بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعد که والده ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والده ابو الخیر خان و همه و ابستهای عبد العزیز خان نیز از مردمان معتقدان عقیدت آیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجمله پادشاه از اکلویچ کوچ فرموده رایست توجه طرف کورگان (12) و شکار پور توابع سمت پونا برافراشتند بعد که آن سواک زمین چندگاه مضرب خیمام گردید روزی وقت دیوان

پرسر اهتمام که سهراب خان میر تزلک دوم بود برسریکی از مردم
 آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر پیش قرار توپخانه
 که حاضر بودند بحمايت او بشوخی تمام پاش آمده هجوم آورده
 بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزلک اول بود
 خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه
 فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگه میر
 تزلک شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه
 از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه
 توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودن
 و صلابت خان به پناه پر و شمشیر همراهان بهر وجه خون را
 بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظه باقی ماند فساد خانه نشین
 گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و
 واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم
 آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم
 فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدر بار سوار شده تشویش
 تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد
 فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع
 مجرا مغضوب گرایدند *

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آخر خان از کابل
 بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جرات
 پرسر قافله ریخته از جمله کارهای عقب قافله چند ارابه تاراج
 نموده مع عورات باسیری می بردند آخر خان خهر یافته بتعاقب

سنه ۱۱۰۲ (۳۹۵) عالمگیر بادشاه

آنها تاخذه نزدیک گذهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان
 ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری
 بمحاصره و تسخیر گذهی پرداخت - درین ضمن گروهی بندوق بدر رسیدن
 مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم
 تذبیه جانت از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور با وجودیکه
 ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گذهی سنسني (۱۳)
 و دیگر مکانهای قلب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب
 مدعا کاری ساخته نشد بنابراین از آنکه از سابق بسبب بعضی
 اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جانت
 شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را
 صوبه دار بتگانه مقرر فرمودند آن جانار - ینده معزول نموده صوبه دار
 لاهور فرمودند باز از انجا بصوبه دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر
 آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول
 جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعد
 طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنوز برپالکی و اسپ عربی و عراقی
 بی حکم سوار نشوند - چون فرخیان لغایت سال حال از حضور
 جا بجا در همه بلاد مقرر بودند از آنکه فضلا و علمای صلاح شعار
 از روی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرم
 است و فروشنده اختیار مال خود دارند بهر نرخي و قیمتي که

عالمگیر پادشاه

(۳۹۶)

سنه ۱۱۰۲

خواهد بفروشد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد
 برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند. دیگر حکم
 فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از
 مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخششیان نگاه دارند
 و دفتر مررشته چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
 باشند. از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر ناری اکثر طلب
 سرکار بر نامه منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاران
 تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع
 محاسبه دفعه بکار میبردند. بعده که از قلت پایبندی و بسیاری
 منصبداران خصوص مرهته و دکنیهایی بی شمار که بمنصبهایی
 صده سرفرازی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
 میسر نمی آمد. و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان
 دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچاکا بگیرند که
 بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین نمایند
 بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایبی
 که باز جاگیر تنخواه بیاید ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
 در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
 بر زبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
 بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج می نمودند بالتماس
 موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیاید جای تعینات نمایند

سنه ۱۰۳ (۳۹۷) عالمگیر بادشاه

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تنخواه نیدان وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هرچند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفترناشنیده انگاشته آن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بچهره رسمی و بهم رساندن مرئی و وکیل دلسوز قابل بعد درین هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستوراز میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگلون و شکارپور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر برافراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجاپور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارنی فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضی گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسد حضرت خلدنمکن بر سر عنایت آمده خواستند که بمروز آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و اراده مافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز ضروری و همراه آن قلمتراش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه کار و حربت خرد و کلان برای محبوبان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه مرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد از نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تا مل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعد از آنکه خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد از تقدیم آداب قلمدان را و نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده با اشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعد از تجدید تسایمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده چنان روز مغزوی گردیدیم غبار مال آن در دل ما بود تا گستاخی در تلاقی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی منضم برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیدانند نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دربارت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسوالت پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را با وجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهم رسید *